

کتابی با هفت عدد مهر و موم

خطبه ای از اولین هفته آمدن عیسی مکاشفه 5 ؛ 1-14



1. آنگاه دیدم که تخت‌نشین، طوماری در دست راست دارد که هر دو طرف آن نوشته شده و با هفت مهر، مهر و موم شده بود. 2. و فرشته نیرومندی را دیدم که با صدای بلند می‌گفت: «چه کسی شایسته است که طومار را بگشاید و مهرهایش را بردارد؟» 3. «اما هیچ‌کس در آسمان یا روی زمین و یا زیر زمین قادر نبود که طومار را بگشاید و یا به داخل آن نگاه کند. 4. من زارزار می‌گریستم، زیرا کسی یافت نشد که شایسته آن باشد که طومار را بگشاید و

یا به داخل آن نگاه کند. 5. آنگاه یکی از پیران به من گفت: «گریه مکن زیرا آن شیر، شیری که از طایفه یهودا و نهالی از نسل داوود است، پیروز شده و او حق گشودن طومار و برداشتن هفت مهر آن را دارد. 6. آنگاه دیدم که در وسط همان تخت و در میان آن حیوانات و پیران، بره‌ای ایستاده بود که علامت بره قربانی شده را داشت. آن بره دارای هفت شاخ و هفت چشم بود. هفت چشمی که هفت روح خدا هستند و به همه جهان فرستاده شده‌اند. 7. بره جلو آمد و طومار را از دست راست تخت‌نشین گرفت. 8. همین‌که او آن را گرفت آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر، پیش بره سجد کردند. پیران به یک دست چنگ داشتند و به دست دیگر جامهای زرین پر از بخور که نشانه دعاهای مقدسین است. 9. آنها سرود تازه‌ای می‌سرایند: «تو شایسته‌ای که، طومار را بگیری، و مهرهایش را بگشایی، زیرا تو کشته شدی و با خون خود مردمان را از هر طایفه و زبان، از هر ملت و امت، برای خدا خریدی. 10. تو آنان را به سلطنت رسانیدی تا به عنوان کاهنان، خدای ما را خدمت کنند و آنها بر زمین فرمانروایی خواهند کرد. 11. آنگاه نگاه کردم و صدای فرشتگان بی‌شماری را که صدها هزار و هزاران هزار بودند، شنیدم. آنها در اطراف آن تخت و حیوانات و پیران ایستاده بودند. 12. و با صدای بلند فریاد می‌زدند: «بره قربانی شده شایسته است تا قدرت و ثروت، حکمت و توانایی، حرمت و جلال و تمجید بیاید. 13. آنگاه شنیدم که همه موجودات آسمان و زمین و زیر زمین و دریا و هرچه در آنهاست فریاد می‌کردند: «ستایش و عزت، جلال و قدرت، از آن کسی باد که بر تخت می‌نشیند و تا به ابد از آن بره باد. 14. او آن چهار حیوان گفتند «آمین» و پیران سجده نموده، او را پرستش کردند.

شما می‌توانید به زبان اداری المانی صحبت بکنید؟ زبان اداری با زبان روزمره کاملاً متفاوت می‌باشد. ان زبانی می‌باشد که فقط ان کسی که ان را می‌نویسد از ان سر در می‌آورد و نه کسی دیگر. برای مثال به جمله‌های زیر دقت فرمایید:

طبق بررسی‌های انجام شده بر روی درخواست و پرونده شما برای دریافت اجازه نامه تردد با یک وسیله نقلیه در سطح شهر، باید بگوییم که ان مورد قبول واقع نشده است. همه اینها برای این است که بگویید: درخواست گواهینامه شما رد شده است.

زبان اداری برای ان افرادی که المانی خوبی ندارند بسیار دشوار می باشد. بنابراین در این کشور یک ادم خارجی باید قبل از یاد گیری سلام یا خداحافظ باید کلمات اداری یاد بگیرد که از 20 حرف تشکیل شده است
(Mietschuldenfreiheitsbescheinigung).

زبان اداری یک سودی هم برای بکاربرنده ان خواهد داشت. زیرا ادم می تواند با ان یک دنیای جدیدی از زبان گفتاری و نوشتاری برای خود و دیگران بوجود آورد. مثل این جمله ها: دیگر فرصت های شغلی کاهش پیدا نمی کنند بلکه تقلیل می یابند. و یا زباله های خانه ها هر روز برده نمی شوند بلکه انها هرروز بازیافت و به محل مربوطه انتقال پیدا می کنند. چه کلمه زیبایی؛ محل بازیافت زباله ها. برای پی بردن به معنی این کلمات زمان زیادی نیاز هست و در این فاصله می تواند بوی گند زباله ها تا آسمان ها برسد. در این نوع زبان ، ادم می تواند برای بیان خسارت های گوناگونی جمله هایی از این قبیل بسازد مثل: بجای گفتن قطار مورد نظر کمی دیر به مقصد خواهد رسید می گویند قطار مذکور با کمی تاخیر به مقصد خودش می رسد. وقتی که ادم نمی تواند یک زبان نوشتاری و گفتاری را زیباتر کند می تواند از این روش زبان اداری استفاده کند تا کسی از داخل ان چیزی متوجه نشود. به همین ترتیب یکی از پناهنده ها یک نامه ای از مصاحبه انجام شده خودش در اداره محاجرت المان دریافت می کند. در صفحه اول این نامه نوشته شده بود که درخواست پناهندگی ایشان رد شده است و در ادامه 10 صفحه برای ان توضیح داده شده بود. و در اخر و در یک سطر کوچک درج شده بود که با توجه به همه این موارد درخواست شما می تواند پذیرفته شود و شما قبول می باشید و دوباره با صفحه های زیادی دلایل ان را آورده بودند. ولی این پناهنده متاسفانه بعد از مدتی مدرک ردی دریافت می کند زیرا او از نامه خودش چیزی متوجه نشده بود و بخاطر اینکه تا یک زمان معینی برای دریافت اقامت خود اقدامی نکرده بود جواب ردی دریافت می کند. و متاسفانه سرنوشت یک انسان بخاطر یک زبان اداری تغییر کرد و باعث شد او از حق خودش بی خبر بماند.

در ایه های امروز ما جمله هایی از دنیایی که یوحنا ترسیم کرده است را می خوانیم. یوحنا به همراه یک کتاب بزرگی در بهشت قرار دارد. این کتاب به زبان اداری نوشته نشده است بلکه سخت تر از ان است زیرا در ان کتاب از هفت چیز مهر و موم شده صحبت می شود. که هیچ کس از انها چیزی متوجه نمی شود. البته خود یوحنا دوست نداشت که بدین ترتیب این کتاب جمع اوری شود. ولی او در ان زمان چاره ای دیگر نداشت و او تنها راه حلی که به ذهن اش می رسید نحوه نوشتن کتاب اش به این شکل می بود. او از این بابت خیلی رضایت نداشت. و به همین دلیل اشک های زیادی ریخت. حال او چرا می گریست؟ چه چیزی در این کتاب وجود داشت که انقدر مهم بود؟ و چرا می بایستی این کتاب رمزگشایی می شد؟ بعدها ولی این مشخص شد که در ان زمان موضوع بر سر جان ادم ها و جان خود یوحنا می بوده است. عیسی در زندگی یوحنا نقش مهمی را دارا می بود و او قصد داشت تا این موضوع را به همه عنوان کند. ولی در ان زمان ها کلیسا در حال نابودی می بود چرا که پادشاه ان زمان دومیتیان فصد داشت تمام مسیحیان را دستگیر کند و انها را به قتل برساند. بطوری که سربازان او در هر خانه ای وارد می شدند و از ساکنین می پرسیدند که خدای تو کیست. و انها هم می بایستی پادشاه دومیتیان را خدای خودشان معرفی می کردند. و اگر چیز دیگری را بیان می کردند انها را جلوی حیوانات وحشی درنده می انداختند تا خورده شوند. این تحت تعقیب ها بطوری بود که کلیسا ها در حال فروپاشی قرار گرفته بودند و خیلی از مسیحیان کشته شدند و خیلی ها هم پا به فرار گذاشتند و مهاجرت کردند. در ان زمان موضوع اصلی برای یوحنا مقوله زندگی می بوده است چیزی که او از عیسی داشت و او این زندگی را در آسمان ها می یابد و برای ان کتابی می نویسد. کجا می تواند ادم بزرگترین کمک را دریافت بکند بجز در پیشگاه خداوند؟ ویا کجا ادم می تواند یک زندگی دوباره ای را دریافت بکند بجز پیش افریننده او؟ ادم بایستی بالاخره از بهشت این را متوجه شود که زندگی کردن در این دنیا چگونه می باشد. ولی این کتاب به همان صورت بسته می ماند زیرا داستان زندگانی بشر در ان قابل پیگیری نمی باشد.

این پیغام هفت مهر و موم شده ، قصد دارد چه چیزی را به ما بگوید؟ چرا یوحنا دیدی به بهشت داشت و می بایستی داستان زندگی بصورت مهر و موم در این هفت بخش قرار گیرد؟ دقیقا مثل یک نامه ای می ماند که یک پناهنده از اداره مهاجرت می گیرد و بخاطر اینکه او از آن چیزی متوجه نمی شود بایستی بسته بماند. دو چیز را ما از نوشته های یوحنا درمی یابیم:

-اول اینکه کتاب زندگی او یک کتاب ساده نمی باشد.

-دوم اینکه کتاب زندگی در کنار وجودیت بهشت خیلی مهم می باشد.

موضوع ساده نبودن این کتاب ، گواه از آن بهشتی را می دهد که برای ما با حالت اندوه گین جایی سوال بزرگ باقی می گذارد. اگر قرار باشد که بهشت سوال این جواب را نداشته باشد پس چه کسی می تواند به ما کمک بکند؟ و در آن لحظه در بهشت همه با یک صدا این سوال را مطرح کردند که چه کسی کلید این طومار را دارد؟ انجیل قصد ندارد ما را ناامید کند او در اینباره خیلی هم جدی نیز می باشد. سوالی که اخر این دنیا و یا سرنوشت ما انسان ها چه می شود ، یک سوال ساده ای نمی باشد. ولی خیلی این سوال را ساده پنداشته اند. پادشاه دومیتیان این حق را برای خودش در نظر گرفته بود که او کلید زندگی همه را در دست دارد. همراه با این پادشاه پیامبران دروغینی هم بوده اند که ادعا داشتن کلید زندگانی بشر را دارند. آنها دروغ های زیادی گفته اند و باعث گمراهی همه انسان ها شده اند. نخیر ، این طومار یوحنا برای همیشه بسته خواهد ماند و آن را نه کسی از بهشت و یا از جهنم نمی تواند باز کند. و یوحنا همه این ها را می بیند و می گیرد او کتاب زندگانی را در جلوی خودش می بیند و چه دور و چه نزدیک است این کتاب. او این را می داند که سرنوشت زندگی او بایستی در این طومار بسته باقی بماند. دست راست خداوند که عدالت ناب در آن وجود دارد بر روی این کتاب می باشد. این دست راست خدا که بر روی این کتاب قرار دارد از جای خودش تکان نمی خورد. ولی این را باید بدانیم که آن همان دستی است که قوم اسرائیل را از دریا سرخ عبور داد و همه آن آدم ها را نجات داده است. و حالا همین دست بر روی کتابی است که سرنوشت همه ما انسان ها در آن قرار دارد. و حال اگر خدا این طومار را باز نکند دیگر چه کسی می تواند این کار را انجام دهد؟ یوحنا در اینجا دیگر نمی تواند چیزی را متوجه شود چراکه آن دستی که دعاهای او را شنیده است و یا خیلی از انسان ها را از خطر نجات داده است حالا بدون هیچ قدرتی فقط در بالای این طومار قرار دارد و نمی تواند آن را باز کند. یوحنا در همان لحظه زندگی و گناه و ایمان ضعیف خودش را در جلوی چشم هایش می بیند. یوحنا از این بابت گریه می کند که دست خدا همانند یک دست ناتوان بر روی آن کتاب است و نمی تواند آن را باز کند و بخاطر همین خیلی از انسان ها از طرف افراد دروغین فریب می خورند. چراکه پیامبران دروغین زیادی آمده اند که وعده های پوچ زیادی را داده اند. او همه این ها را می بیند و غمگین می گیرد.

در طرفی دیگر یوحنا به این سوال زندگانی خیلی فکر می کند. این همان سوالی درباره زندگی یوحنا و اجتماع من و شما می باشد. که از معنی بالایی برخوردار می باشد. برنامه زندگی انسان ها در بهشت بصورت عالی توضیح داده می شود. همه در بهشت دور هم جمع می شوند و یوحنا با حالت گریان و خمیده به آنها گوش فرا می دهد و آنها برای او توضیح می دهند که زندگی انسان به چه معنی می تواند باشد. در آنجا سعی نمی شود که به یک انسان همانند زبان اداری صحبت شود و به او امید ضعیفی داده شود و یا او را منصرف کنند. پس از سپری شدن مدتی به گوش یوحنا نعره ای می رسد. و آن صدای بلند از شیر یهودا می بود. او ابتدا بسوی یوحنا می آید و با حرکتی امیدوارکننده به آرامی اشک های او را پاک می کند و یوحنا در آن لحظه به بالا می نگرند. بله او شیر قوم اسرائیل را می بیند کسی که همه منتظر آمدن او بودند. شخصی که یوحنا او را از کودکی می شناخت. همان مسیحی که از قوم اسرائیل می بایست می آمد و حالا او اشک های یوحنا را پاک می کند. ولی او یک شیر غران نبود بلکه او به شکل بره ای در نزد او قرار داشت. بره ای که زخم خورده بود و شکنجه شده بود. ایا او می بایستی آن طومار را باز می کرد؟ در همین لحظه یوحنا به گفته های اشیا فکر می کند که بره ای می آید که او را به کشتارگاه خواهند برد. همچنین یوحنا به اعمال خود عیسی فکر می کرد که چطور او به مقابله با پادشاه قدرت مند زمان خودش برخاست بلکه خودش را به روی صلیب قرار داد. چشم های یوحنا در این هنگام باز می شود و او این را می بیند که چطور عیسی همه این کارها را برای زندگی او و ما و اجتماع کلیساها انجام داده است. و او چطور خودش را برای ما به عنوان یک بره قربانی می کند. برای همین

زندگی ما خیلی با ارزش است که خدا خودش را برای ما داده است. برای همین تمام کسانی که در بهشت بودند به آن بره احترام می گذارند زیرا آنها او را شناخته بودند و می دانستند که او چه کارهایی انجام داده است. و او آن طومار با هفت مهر و موم را باز می کند.

و در این لحظه یوحنا و همه مسیحیان و فرشته ها و همه کسانی که در آنجا حضور داشتند در مقابل او زانو می زنند. و او را ستایش و پرستش می کنند. زیرا آنها متوجه شده بودند که خدا همه چیز خودش را برای زندگی ما داده است. ما نیز در این اولین هفته باقی مانده از آمدن عیسی نمی توانیم کاری بجز ستایش او انجام دهیم. ما می توانیم به او ستایش و پرستش بکنیم چراکه ما می دانیم سرنوشت زندگی ما در دست اوست. خون با ارزش او به خاطر ما ریخته شد و این تنها چیزی است که به ما کمک کرده است و همچنین کمک خواهد کرد. یوحنا در آنجا دعاهای افراد مقدسینی را می بیند که به سوی خدا روانه می شوند همچنین او این را می داند که این دعاها چقدر به او نزدیک هستند. او به دعاهای ما بی تفاوت نمی باشد بلکه این ها برای او خیلی مهم تلقی می شوند. شاید زبان اداری هم واجب باشد چراکه آدم می تواند با جمله های گوناگون منظورهای مختلفی را بسازد و در انتها نیز اگر کسی سوالی درباره آنها داشته باشد می توان اینگونه به او جواب داد که : شما کاملاً حرف های من را برعکس متوجه شده اید زیرا شما هنوز زبان اداری را یاد نگرفته اید. ولی یوحنا این گونه رفتارها را نمی شناسد زیرا در نزد خدا همه چیز واضح می باشد. بدون عیسی و بره خدا دست ما از همه چیز کوتاه می شود و ما دیگر در ملکوت خدا جایی نداریم. خداوند با توسط عیسی به همه خواسته های ما با اطمینان خاصی بله گفته است. بله و امین. این است حقیقت ناب او.